

سریال هزار و یک شب؛ در میان ماندن و رفتن

سریال «هزار و یک شب» به کارگردانی مصطفی کیایی، یکی از بازترین نمونه‌های فاصله میان انتظار و نتیجه در شبکه نمایش خانگی است؛ اثری با ترکیبی و سوسه‌انگیز از نامی اسطوره‌ای و بازگرانی که هر کدام به تنهایی می‌توانند تضمین‌کننده جذب مخاطب باشند، اما تا به حال نتوانسته از ظرفیت‌های اولیه خود استفاده کند. بزرگ‌ترین دستاورد این سریال این است که محصول مشترک با کشور ترکیه است و به لحاظ جنبه‌های هنری تصویر و صدا واقعاً یک گام رو به جلو برای شبکه نمایش خانگی ایران محسوب می‌شود. در این نوشتار سعی شده که به لحاظ داستان و قصه از اشاره وار جایی که باعث شود داستان لو برو د پر هیز کنیم و به اصطلاح امروزی بیننده‌های حرفه‌ای فیلم و سریال قصه را اسپویل (خراب) نکنیم. «هزار و یک شب» عنوانی است که ناخودآگاه مخاطب را به یاد روایت‌های پرکشش، تخیل شرقی، قصه‌گویی جذاب و تعلیق مداوم می‌اندازد. اما سریال توانست از ظرفیت معنایی و روایی این نام بهره برد. از تباط محتوایی اثر با جهان داستانی «هزار و یک شب» بسیار کم‌رنگ و بیشتر در حد یک وام گرفتن اسمی باقی ماند. این فاصله میان انتظار و واقعیت، باعث سر خوردگی مخاطب شد.



مخاطب امروز شبکه نمایش خانگی به ریتم تندتر و روایت پر تعلیق عادت کرده است. «هزار و یک شب» در بسیاری از بخش‌ها با ریتمی کند پیش می‌رود و نقاط اوج داستانی آن یا دیر شکل می‌گیرد یا تأثیر گذاری لازم را ندارند. این کندی، به‌ویژه در قسمت‌های ابتدایی، موجب ریزش مخاطب شد.

هده تهران‌ی در سریال هزار و یک شب

مشکل از همان تعریف روایت آغاز می‌شود. سریال می‌خواهد قصه‌ای رازآلود از زنانی گم شده روایت کند، اما عملاً در دام تعلیق‌های نصفه‌نیمه و افشاکاری‌های کم‌اثر می‌افتد.

در سریال‌های موفق نمایش خانگی، شخصیت‌ها مهم‌ترین عامل

جذب مخاطب هستند. در «هزار و یک شب» اغلب کاراکترها با کلیشه‌ای‌اند یا فاقد عمق روانی. نه‌فهر مان داستان به‌اندازه کافی جذاب است و نه صدقه‌رمان‌ها قدرت ایجاد تنش دارند. این مسئله باعث می‌شود مخاطب درگیر احساسات شخصیت‌ها نشود و پیوند عاطفی شکل نگیرد.

شخصیت محوری که بهرام رادان (زمان) ایفاگر آن است، قرار است مردی با گذشته‌ای پیچیده و تصمیم‌هایی پر هزینه باشد، اما فیلمنامه او را به کاراکتری عمده‌تأمیهم و نامشخص تبدیل می‌کند. پرویز پرستویی در نقش سمیر، که حضورش ذاتاً وزن دراماتیک به هر اثری می‌دهد، در نقش خود بیش از آن که فرصت کشش داشته باشد، به تکرار دیالوگ‌های هشداردهنده و نگاه‌های سنگین محدود شده است. شخصیتی که می‌توانست موتور تنش داستان باشد، در حد یک صدای پس‌زمینه باقی می‌ماند.

کسی که مدام از خطر و گذشته حرف می‌زند، اما در عمل تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر روند وقایع نمی‌گذارد. این هدررفت ظرفیت، بیش از هر چیز به ضعف طراحی موقعیت برای شخصیت بازمی‌گردد، نه توان بازیگر.

فرهنگ و هنر

■ گروه فرهنگ و هنر - تجربه این اثر بار دیگر نشان داد که در نمایش خانگی، صرف عنوان، بازیگر یا تبلیغات، تضمین‌کننده موفقیت نیست، آنچه مخاطب را نگه می‌دارد، قصه‌ای قوی و روایتی جذاب است.

برای مثال، بسیاری از مواجهه‌های مهم میان شخصیت‌ها در فضاهای بسته و با الگوی تصویری مشابه رخ می‌دهد؛ بدون این که تغییر قاب یا حرکت دوربین، تنش موقعیت را تشدید کند. این یکنواختی بصری، ریتم کند سریال را تشدید کرده و ضربه‌ای روایت را از نفس می‌اندازد.

یکی از ضعف‌های جدی سریال، پایان‌بندی ایزر و دهاست. در چند قسمت متوالی، قسمت‌ها بدون قلاب روایی مؤثر به پایان می‌رسند. نه‌افشاکری‌ها غافلگیرکننده‌اند و نه تعلیق‌ها آن‌قدر جدی که مخاطب را وادار به ادامه کند. این ضعف، برای سریالی که قرار است نمایش خانگی را هفته‌به‌هفته نگه‌دارد، ضربه‌ای اساسی است.

از همه مهم‌تر، سریال هرگز نسبت خود را با عنوان «هزار و یک شب» مشخص نمی‌کند. نه ساختار روایت ایزر و دیک دارد، نه ایده قصه‌گویی در دل قصه فعال می‌شود و نه حتی تم استعاری مشخصی از این عنوان استخراج شده است. نام «هزار و یک شب» بیشتر شبیه یک برند تبلیغاتی استفاده‌شده تا یک کارکرد روایی. همین فاصله میان نام و محتوا، احساس ناتمام بودن و نچسبیدن را در ذهن مخاطب تقویت می‌کند.



پرویز پرستویی در سریال هزار و یک شب

در نهایت، «هزار و یک شب» نشان می‌دهد که حتی حضور بازیگران بزرگی مثل پرستویی، رادان و تهرانی نمی‌تواند ضعف فیلمنامه، محافظه‌کاری در کارگردانی و فقدان تعلیق مؤثر را جبران کند.

افسانه‌ای که به روایت رسید

سریال در وضعیت فعلی‌اش بیش از آنکه روایتی منسجم درباره اسارت، عشق و قدرت باشد، مجموعه‌ای از ایده‌های پراکنده و نیمه‌تمام است.

عصر ایران؛ محسن سلیمانی فاخر- سریال «هزار و یک شب» از همان عنوانش وعده بزرگی به مخاطب می‌دهد؛ وعده ورود به

جهانی که افسانه، روایت و قدرت در هم تنیده‌اند و قصه‌گویی نه یک سرگرمی، بلکه کنشی حیاتی است. شهرزاد با روایت، مرگ را به تعویق می‌اندازد؛ قصه گفتن شکل ظرفی از مقاومت است در برابر قدرت عریان. اما آنچه در نسخه سریالی می‌بینیم، بیش از آنکه بازآفرینی این منطق افسانه‌ای باشد، استفاده‌ای تزیینی از آن است؛ افسانه در سطح تصویر باقی می‌ماند و به ساختار معنا نفوذ نمی‌کند.

سریال تلاش می‌کند پیوندی میان جهان معاصر و فضایی خیالی –اسطوره‌ای برقرار کند. این اتصال عمدتاً از مسیر طراحی صحنه، قاب‌بندی‌ها و فضاسازی بصری شکل می‌گیرد. جهانی است چشم‌نواز که در نگاه اول مخاطب عام را جذب می‌کند. اما مشکل از جایی آغاز می‌شود که این تصاویر قرار است در خدمت روایت قرار بگیرند. به‌جای آنکه تصویر حامل معنا باشد، خود به هدف بدل می‌شود. افسانه به فانتزی تقلیل می‌یابد و فانتزی به پوسته‌ای زیباشناختی.

در سطح مضمونی، هزار و یک شب حول محور اسارت، عشق، انتقام حرکت می‌کند. شخصیت‌ها مدام در موقعیتی قرار می‌گیرند که موضوع میل، خشم یا کنترل دیگری می‌شوند. این ایده بالقوه ظرفیت تحلیلی بالایی دارد؛ انسان‌هایی که هویت‌شان نه از درون، بلکه از نگاه و اراده دیگری شکل می‌گیرد. اما سریال به‌جای آنکه این وضعیت را به سطح خود آگاهی، بحران یا مقاومت برساند، صرفاً آن را تکرار می‌کند. دیگری شدن رخ می‌دهد، اما فهم نمی‌شود.

مهم‌ترین مشکل سریال، کندی و ایستایی روایت است؛ معضلی که در بسیاری از تولیدات پلتفرمی دیده می‌شود. خرد و روایت‌های متعدد

معرفی می‌شوند، اما کارکرد دراماتیک روشنی ندارند. در قسمت‌های میانی، روایت عملاً پیش نمی‌رود. گرچه تازهای شکل نمی‌گیرد و اطلاعات تعیین‌کننده‌ای در اختیار مخاطب قرار نمی‌گیرد. این تعویق مداوم نه تعلیق می‌سازد و نه راز؛ بلکه نوعی فرسودگی روایی ایجاد می‌کند. گویی سریال برای طولانی‌تر شدن طراحی شده، نه برای کامل تر شدن.

شخصیت‌پردازی نیز از این آشفتگی بی‌نصب‌نمانده است. کاراکترها بیشتر تپانند تا شخصیت. گذشته، انگیزه و منطق درونی‌شان مبهم است و این ابهام نه به پیچیدگی، بلکه به سرگردگی می‌انجامد. شخصیتی که محور انتقام است، قدرت و نفوذ گسترده دارد، اما



خاستگاه این قدرت روشن نیست. کاراکتر دانشگاهی فرهیخته‌ای که ناگهان وارد روابط خصوصی مسئله‌دار می‌شود، بدون زمینه‌چینی روانی ره‌ای نشود. تصمیم‌های مهم داستانی اغلب بی‌منطق جلوه می‌کنند و مخاطب را از همراهی عاطفی دور می‌کنند.

در این میان، نشانه‌هایی از گرایش سریال به یک خوانش روان‌شناختی نیز دیده می‌شود؛ چیزی شبیه الگوی سندرم اسنکپل، جایی که قربانی به تدریج به آزارگر وابسته می‌شود. اگر سریال واقعاً بخواهد پایان خود را بر اساس چنین منطقی بنا کند، ایده‌ای قابل تأمل در اختیار دارد؛ پیوند پیچیده عشق، اسارت و قدرت. اما این الگو نیازمند کاشت تدریجی در طول روایت است؛ باید نشانه‌ها، تضادهای درونی و تحولات عاطفی شخصیت‌ها به‌مرور ساخته شوند. در غیر این صورت، چنین پایانی صرفاً به یک افشاکری ناگهانی یا شوک روایی تقلیل می‌یابد؛ ترفندی که بیش از آنکه اثر را عمیق کند، آن را سطحی‌تر نشان می‌دهد.

از این منظر، عنوان هزار و یک شب به معیاری برای سنجش خود سریال تبدیل می‌شود. در افسانه کهن، شب‌ها پشت سر هم می‌آیند و تازندگی ادامه یابد و معنا ساخته شود. در این‌جانب شب‌های گذرند، اما نه به سمت دگرگونی، بلکه در چرخه‌ای از تکرار. قصه‌ها گفته می‌شوند، اما کسی نجات نمی‌یابد؛ نه شخصیت‌ها و نه روایت.

هزار و یک شب در وضعیت فعلی‌اش بیش از آنکه روایتی منسجم درباره اسارت، عشق و قدرت باشد، مجموعه‌ای از ایده‌های پراکنده و نیمه‌تمام است. سریال از نظر بصری پرزیرینه و جاذبه‌بانه است، اما در غیاب منطق روایی استوار و شخصیت‌پردازی عمیق، در سکونی فرساینده گرفتار می‌شود؛ سکونی که بیش از هر چیز، فاصله میان عنوان بلندپروازانه و اجرای سردرگم اثر را آشکار می‌کند.

سریال نه به‌اندازه کافی جسور است که وارد تاریکی شخصیت‌هایش شود و نه آن‌قدر منسجم که قصه‌ای پرکشش تعریف کند. نتیجه، اثری است خوش‌ساخت در ظاهر، اما کم‌جان در عمق؛ سریالی که بیشتر از آن‌که به یادماند، به‌عنوان یک فرصت از دست‌رفته مرور خواهد شد. تجربه این اثر بار دیگر نشان داد که در شبکه نمایش خانگی، صرف داشتن عنوان پرطمطراق، باز یگران شناخته‌شده یا تبلیغات گسترده، تضمینی برای موفقیت نیست؛ آنچه مخاطب را همراهی می‌کند، قصه‌ای قدرتمند و روایتی جذاب است. هرچند هنوز قسمت‌هایی از این سریال باقی مانده و این امکان وجود دارد که روند داستان در ادامه تغییر کند.

مسیر پروازی کیش – دبی – کیش



روابط عمومی و امور بین الملل

شرکت هواپیمایی کیش



۴۴۴۲۴۹۶۹
۴۴۴۲۴۹۹۹

پرتیراژترین و با سابقه ترین نشریه جزیره کیش

گسترده ترین شبکه اطلاع رسانی داخلی منطقه آزاد کیش